

ارزش‌های تجسمی در کار «نیکلایس»



- * جشن هنر نهم
- * گروه رقص نیکلایس
- * شیراز - تخت جمشید

● هنر الوین نیکلایس هنری چند رسانه‌ایست. یعنی همانقدر که رقص در کارش اهمیت دارد، نور و رنگ و موسیقی و وسایل صحنه هم بر اهمیت هستند. هنر او هنر رقص نیست، چیزیت که از ترکیب رقص و هنر این‌ها ساخته می‌شود. پس من حق دارم که درباره ارزش‌های تجسمی کار نیکلایس حرف بزنم و چون جنبه‌های تجسمی کار او، مثل جنبه‌های دیگر کارش، با رقص آمیخته است، حرف‌هایم گاه به عنبر رقص در کار او هم مربوط خواهد شد.

— در زندگینامه نیکلایس می‌خوانیم که او از کودکی به وسیله مادرش وادار به فراگرفتن موسیقی می‌شود و در شانزده سالگی چنان مهارتی در نواختن ارگ و پیانو بدست می‌آورد که یکی از سینماهای شهرش او را به عنوان همراهی کننده فیلم‌های صامت استخدام می‌کند. او دو سال در آن سینما مشغول به کار بوده و در برابر حرکات و حالات و اشارات فیلم روی پیانوی خود بداهه سازی می‌کرده است و بداهه سرائی از همان زمان یکی از مهم‌ترین قدرت‌های او شده است.

نیکلایس پشت پیانوی خود می‌نشسته و به پرده سینما چشم می‌دوخته است.

این به اعتقاد من یکی از مهم‌ترین دوره‌های زندگی او بوده است. زمانی که نیکلایس از یک سو به تصویر و از سوی دیگر به ترکیب دو شکل بیان هنری توجه پیدا کرده است. قصه فیلم هرچه باشد، پس از یکی دوبار دیده شدن، کشش خود را از دست می‌دهد. بعد نیکلایس طبعاً توجهش بیشتر به حرکات جلب می‌شود، حرکت آدم‌ها، بدن هایشان و اصلاً هر نوع حرکتی. و فاصله غیرمنطقیش با پرده سینما، هم، این توجه را شدیدتر می‌کند.

هم به آن جنبه‌های دیگری می‌دهد [به نظر من لکه‌هایی که از سلاسل نیکلایس، در بسیاری از کارهایش، بر صحنه و زقصندگارش تابانسته می‌شود، بسیار شبیه است به مثلاً برگ‌های یک درخت یا مقداری علف یا هر ریزه کاری دیگری از یک تصویر، که از فاصله کم روی پرده بزرگ سینما دیده شود.]

بعد در سال ۱۹۳۳ برنامه‌ای از «هری ویگمن» رقصنده آلمانی را می‌بیند که به قول زندگینامه نویس، و به اقتضای شغل قبلی خود، از رقص او خوشش می‌آید و لسی آن چه بیشتر توجهش را برمی‌انگیزد، کار همراهی کننده رقص روی سازهای ضربی است. بعدها یکی از شاگردان ویگمن، «ترودا کاشمن»، نصیحتش می‌کند و می‌گوید: اگر رقصیدن را بلد نباشی نمی‌توانی همراهی کننده خوبی باشی. و به این شکل او وارد دنیای رقص می‌شود. اما پیش از این، یک دوره پراهمیت دیگر از زندگی خود را نیز پشت سر می‌گذارد. زمانی که در تئاتر عروسکی هارتفورد به لمبتک بازی گذشته است. جایی که نیکلایس آموخته است که با بدن انسان — یا چیزی که شکل آن را داشته باشد — کار کند، آن را به حرکت درآورد و به آن شکل‌های تازه بدهد.

بعد می‌گذرد و می‌گذرد و نیکلایس می‌شود چیزی که حالا می‌شناسیمش: جادوگر! و این لقب معروف را «مجله رقص» به او داده است، همراه با جایزه ویژه خود در سال ۱۹۶۸، که آن را تقدیم کرده است «به الوین نیکلایس، معلم، طراح رقص، جادوگر رنگ، نور و صوت...» ● با نگاهی به کارهایی که نیکلایس در بهار سال ۱۳۵۰ در تالار رودکی روی صحنه



آورده و البته اسامی در تخت جمشید اجرا کرد، زیبایی راحت می‌توانم او را در زمینه هنرهای تجسمی برداشت گسترده‌ای از این عبارت، که به نقاشی و مجسمه‌سازی محدودش نمی‌کند - يك استاد بزرگ و مسلم بدانم. کار نیکلایس، که به اعتقاد من در این زمینه دانش و مهارت بسیار دارد، برقص محدود نمی‌شود، او با بدن آدم‌هایش در فضای صحنه نقاشی می‌کند و گاه با نور و رنگ بر بدن آدم‌هایش و بر فضای صحنه، نقاشی می‌کند. حرکات و شکل‌های قراردادی باله کلاسیک که نیست، هیچ، در محدوده حرکات و اشکال قراردادی شده رقص مدرن هم نمی‌گنجد، همه چیز خاص خود اوست.

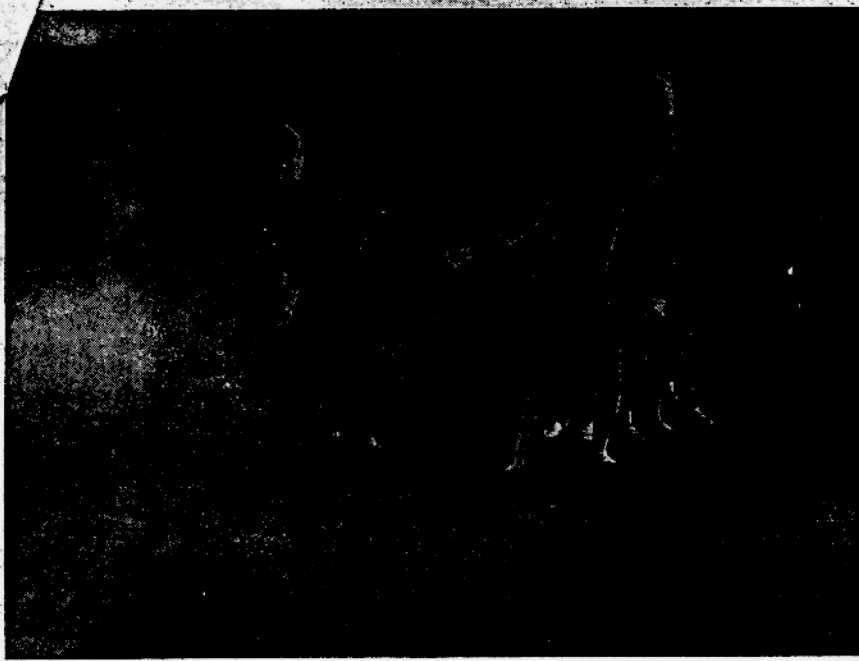
نیکلایس از آدم‌ها درست مثل بقیه وسایل صحنه، مثل نور و فلز و پارچه استفاده می‌کند. آدم وسیله‌ایست، عنصریست برای ساختن يك تصویر. گرچه در بسیاری از کارهای نیکلایس با داستان یا خط داستانی روبرو می‌شویم، اما در این موارد هم، آدم‌ها همانقدر که با حرکات و اشاراتشان در خدمت بیان قصه هستند، همانقدر هم نماهای بصری زیبا می‌سازند. در همین موارد هم، آدم‌ها بیش از آن که برقصند، رقصانده می‌شوند، حرکت داده می‌شوند، مثل عروسک‌های خیمه شب بازی، به وسیله يك تصویرساز بزرگ.

نیکلایس، استاد استفاده از وسایل صحنه - وسایل صحنه خاص خود - است و استاد به کار گرفتن وسایل با نهایت ایجاز. او می‌تواند با يك متر پارچه یا چند میله فلزی یا يك منبع نور، تا بینهایت تصویف‌های تازه بسازد. مثلاً پارچه‌ای که در «خیمه» دیدیم، میله‌های فلزی، در «برج» و چراغ قوه‌هایی که در «سومنیلویکی» دیدیم. و مهم آن که نیکلایس هرگز از وسایل عجیب و غریب استفاده نمی‌کند، وسایل او همه بسیار ملموس و ساده است. او با يك نور سبز و مثلاً يك نور بنفش، که جلوی در تمام چلوکبابی‌ها هم هست، زیباترین تأثیرات بصری را شکل می‌دهد!

● نور و سلاید مهم‌ترین عوامل تصویرساز در کار نیکلایس هستند وقتی نیکلایس در هر يك از کارهایش، بازی با نور و سلاید را آغاز می‌کند آنچه دیده می‌شود دیگر رقص نیست، يك کمپوزیسیون رنگ زنده است. يك اثر تجسمی خارق‌العاده است.

در «ایل» (که چرا نگوییم «قیله»؟) نیکلایس با تاباندن سلایدی که يك در نردمای، را نشان می‌دهد، علاوه بر ساختن تصویری فوق‌العاده زیبا، کلی حرف می‌زند. شهری شدن آدم‌ها را، نظام گرفتن يك جامعه متمدن را، اداری شدن را و همه و همه را در این تصویر خلاصه می‌کند. در ابتدای همین کار، که قصه خلقت و تمدن انسانست، چند قطعه پارچه سفید را بر آسمان صحنه نیکلایس می‌بینیم: فصل باریدن است. و بعد که فصل رستن است، يك نوار پارچه‌ای، فاصله میان پارچه‌های معلق در هوا - ابرها - و کف صحنه را پر می‌کند و تصویری از درخت را بدست می‌دهد. درخت‌هایی که بعد هر کدام خانه، پناهگاه، شهر و سنگر آدم‌ها می‌شود.

در آغاز این کار، حرکت آدم‌های خوابیده روی سطوح چرخدار، تصویری زیبا و مایخیولایی می‌سازد و بعد که ناگهان همه روی پا می‌ایستند فضا بصری زیبایی به وجود می‌آید که نیکلایس استاد، استادانه، با ایجاز، به کمک آن میلیون‌ها سال را می‌پیماید و فاصله میان موجودات گرم‌گوه تا آدم دنیای ایستاده را طی می‌کند.



● «کراس فید» - که آن را «گذشته از ناپیدائی» ترجمه کرده‌اند که به احتمال قریب به یقین باید نادرست باشد - شاهکار نیکلایس در زمینه سلاید بازیست. نیکلایس طرح پرو یکپارچه (سیلوئت Silhouette) رقصنده‌ای را، که حالت خاصی دارد، بایک یا دو یا سه پروژکتور و با رنگ‌های مختلف بر دیوار انتهای صحنه می‌تاباند. رقصنده روی صحنه می‌رقصد و حرکت می‌کند و ناگهان در مسیر نور پروژکتور یا پروژکتورها، در نقطه‌ای، و در لحظه‌ای که همان حالت را گرفته است از حرکت باز می‌ایستد و در نتیجه سایه‌اش طرح رنگی و نورانی او را بر دیوار می‌پوشاند و فقط خطوط پیرامون آن را روشن می‌گذارد. نیکلایس با تکرار این شکرده در حالات مختلف و با شکل‌های مختلف، زیباترین رویداد تجسمی تخت‌جمشید را، پس از سوختنش - که بی‌شک مثل هر آتش‌سوزی دیگری بسیار زیبا بوده است - شکل داد. بعد این کار به گروه‌های چند نفری کشید، که اگر چه کم‌تر زیبا بود، ولی نشان از دقت و مهارت و تکنیکی فوق‌العاده داشت.

● «سانکتوم»، یکی از شاهکارهای کار نیکلایس با پارچه بود. کاری به اندازه خیمه دارای تصاویر مایخیولیائی و به اندازه «کراس فید» دارای زیبایی‌های تصویری. در سانکتوم، آدم‌ها، که يك نوار پارچه‌ای پهن بدنشان را در بر گرفته بود، به واحدهای تکرار شونده يك تصویر زنده و تغییر شکل دهنده بدل شده بودند. شاید زیباترین لحظه این اثر، جایی بود که آدم‌های محاط در پارچه، شکل چند مربع را ساخته بودند، مربعی که روی قاعده‌اش حرکت می‌کرد و هر لحظه بر محور یکی از تارک‌های مجاور قاعده‌اش برمی‌خاست.

● در «پیش بازی» (fore play) شکل‌های زیبا و تازم‌های از بدن انسان را می‌بینیم. در حرکات تند و عصبی و فی‌البداهه رقصندگان، به ویژه «لیزبت بگنولد» ستاره درخشان گروه نیکلایس، و بعد در حرکات خشک و خطی آن‌ها. این جا حرکات بدن آدم، که با اجزای خاصش

به صورت کاملاً عادی و روزمره‌اش زیبایی و ارزش تجسمی بسیار دارد، تغییر یافته و زیبایی‌ها و ارزش‌های تازه‌ای به وجود آمده است. مثلاً بسیاری از حرکات اندام‌ها، يك محوریت، یعنی وقتی دست بالا می‌رود، فقط برگرد محور شانه می‌گردد و محور آرنج ثابت می‌ماند. یا وقتی بدن در يك حرکت عرضی از روی يك پا بلند می‌شود و روی پای دیگر قرار می‌گیرد، فقط محور قوزک پا، يك پا، به کار می‌افتد. و بعد نیکلایس روی همین تم تصویف‌های تازه و تازه، همراه با طنز، می‌سازد. مثلاً یکی از تصاویر زیبای این رقص، جایست که رقصنده‌ای بر زمین می‌خوابد و پاهای رقصنده دیگری را میان شکم خود محکم می‌گیرد و رقصنده دوم بدون آن که هیچ‌یک از مفصل‌های حرکتی داشته باشد مثل يك عروسک تمسری، از هرسو تاب می‌خورد. این اثر به اعتقاد من شدیداً از تجربه‌های نیکلایس به عنوان يك لمبتک‌باز، تأثیر گرفته بود.

● گرچه نقش دیوارهای تخت جمشید، ترکیب چند تصویری کار نیکلایس را در بسیاری موارد، حتی، و به طور خاص در کراس فید مفصل‌تر و زیباتر می‌کرد، اما اجرای آثار نیکلایس در فضای باز، در بسیاری موارد به کارش لطمه می‌زد. مثلاً، واز همه مهم‌تر، هنگامی که نیکلایس فقط با استفاده از یکی دو منبع نور، نور بازی یا رنگ بازی را آغاز می‌کرد. در چنین لحظاتی، به هیچ‌وجه نباید رقصندگان که در تاریکی هستند دیده شوند و یا آن مقدار از بدنشان که در نور نیست، دیده شود. این‌جا بدن آدم تنها زمینه‌ایست که بر آن نور تابانده می‌شود، منتها زمینه‌ای متحرک، که پس و پیش می‌رود، چه و راست می‌رود.

● دیدن کارهای نیکلایس، آنگذ هر کس را از لحاظ بصری ارضا می‌کند، که نامدتی از هر تماشاگر آثار آرنج قرن بوق انگلستان، یا آثار رنگ روغنی مادام «ایگرگ» و آثار سیاه‌قلم آقای «ایکس»، در امان می‌مانند! ●